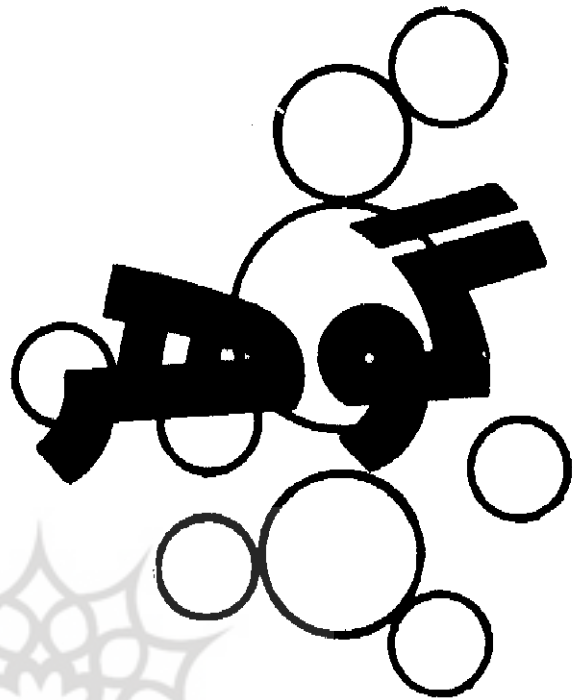


سال دوم - شماره ۶ شهریورماه ۱۳۵۳



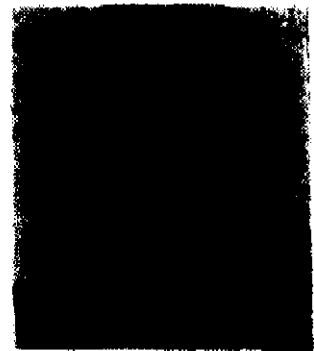
مدیرمسئول: مرتضی کامران

زند گینارده شهید نیکنام

پژوهشگاه علوم و فنون انقلاب اسلامی تهران *

و بخشی از نشر و طبیت ایران

« ۲ »



این مرد روحانی کیست و چه نام دارد؟

نمیدانم چرا بدین قسمت از دیباچه که رسیدم، طبع شاعرانه و قریحه رندانه من هوس کرد خامه را ششدا نك به دست دل بسپارد و امواج سرکش توفان سهمگینی را که درسویدای

* از این کتاب دوهزار نسخه بر کاغذ هشتاد گرمی و با جلد مقوایی چاپ شده و در کتابخانه انتشارات سپهر (روبروی دانشگاه) و کتابخانه‌های معتبر تهران و شهرستانها به بهای هر جلد ۶۰۰ ریال بفروش میرسد.

خاطر برانگیخته شده و خروش و غوغا برپای داشته است ، بروی کاغذ بریزد ؟ از آنرو
خلایقهای از داستان شمع و پروانه را که در تاریخ ۱۳۲۸ در « سه نامه » نوشته و چاپ و
نشر ساختهام و مناسب حال و مقال است در اینجا می آورم :
آتش و خمدار گل خرمین بلبل بسوخت
چهره خندان شمع آفت پروانه شد

لابد پروانه را میشناسید و از حال او کم و بیش آگاهید . سرنوشت شاعر آزاده و
پروانه سبکروح یکیست . پروانه شاعر پرندگان و شاعر پروانه آدمیان است . پروانه باید ،
بهردم ، بردوش گلی سوار شود و بهر لحظه ، در آغوش سبزه ای در غلظت . زیبایی پروانه
تنها بیال و پرملون و منقش او نیست که در پرتو اشعه خورشید ، بهردم ، رنگی هوش با پدید
می آورد . جمال غیر قابل توصیف پروانه آزادگی و سبکروچی اوست . همانگونه که خیال
خوش و هوس اندید بیکدل و یک ضمیر انحصار ندارد و هر دقیقه دردل و ضمیری شور و نشاط
برمی انگیزد ، پروانه نیز بیک گل و یک چمن اختصاص ندارد ، بهر ساعت ، برچهره گلی
دیگر بوسه می زند و بهر دقیقه ، در آغوش چمنی دیگر می خزد ، بیک لحظه در یک نقطه آرام
و قرار نمی گیرد و پیوسته در کوشش و تقلا و تفرج و تماشا است . از هنگامی که نخستین
شمع روحبخش خورشید بر لب اولین قطره شبنم سحر گاهی بوسه می زند ، تا زمانی که آخرین شمع
نیم رنگ آفتاب از صحنه نیلگون آسمان دامن کشان به پشت کوه می خرامد ، این پرنده هنرپیشه ،
این موجود شاعر مشرب ، در میان توده های سبزه و خردنهای گل ، می پرد و می رقصد و
بوسه میدهد و بوسه میگیرد . همینکه چهره دل افروز و خندان شمع گدازان را می بیند از
خود بیخود میشود و دل از دست میدهد و همه را یکسره فراموش میکند و از بلهوسی و
بی بندو باری باز می آید . این عاشق رند ، که از طلوع تا غروب خورشید ، بهردم ، در آغوشی
بسر برده بود ، همینکه شب برس دست آمد ، همه را رها و بیک معشوق بس میکند . این
دلداده شیدا ، که تمام روز را ، بهر دقیقه ، بدامن نگاری دست تمنا می آویخت ، تمام شب
را ، بگریبان یکی چنگک بند می سازد و از او جدا نمیشود ، از همه باز می آید و بدو زانوی
ادب در پیش شمع می نشیند . همه بتها را درهم می شکنند و بیک معبود خالصاً و مخلصاً سجده
میکرد . بالاخره پس از آنهمه شوخ طبعی و کثرت طلبی و تنوع دوستی ، یکتا پرستی
پیشه می کند و از سرشب تا دل سحر ، بگرد قامت دل آرای معشوق بیهمتای خود چرخ
میزند . این میسوزد و میگذارد ، آن میسوزد و میسازد و کار هیچیک از این دو مایه عجب
نیست ، عجب آنست که هیچکدام ، از این راز و نیاز و سوز و ساز خسته نمیشوند و مثل
آنست که بهردم بکار خود حریص تر و مولع تر میشوند .

حسارت زبان گیرای شمع در سویدای جان آشفته پروانه چها میکند ؟ خدا میداند
و بس . ما همینقدر می بینیم که تا شمع بر سر پاست و روشنی می بخشد ، پروانه بدور او
می گردد و چرخ می زند . ای کاش پروانه بهمین شب زنده داری و چرخ زدن قناعت میکرد
و خرسند بود . همینکه شب از نیمه گذشت و ناله مرغ حق سوزناکتر و گیراتر شد ، کار
عشق پروانه بالا میگیرد ، بچهره فروزان یار ، اندک اندک ، نزدیک میشود و پرو بال لطیف

و ظریف خود را ، که بر پیکر نرم و نازک برک گل ، با هزاران کرشمه و ناز ، می‌مالید ، اکنون بشعله سوزان شمع ، در کمال میل و رغبت ، می‌چسباند . از نفس گرم و دم گیرای او بذوق و شوق می‌افتد ، چرخش تندتر و جسورانه‌تر و رقص عاشقانه‌تر و رندانه‌تر میشود . در آن دقائق آخر ، با تمام تن و جان میرقصد . يك ذره از بدن سوزان او بی‌ذوق و شوق و نهی از حال و جذبه نمیماند . این رقص کامل و تمام مخصوص عاشقان یکتا پرست و دلخسته و شوریدگان دست از جان شسته و وارسته است ، نه کار هر عاقل خام‌طبع و تازه‌کار و حسابگر عیار بی‌بند و بار . این حال و جذبه خاص مؤمنان مخلص و مخلصان مؤمن خداست ، یعنی دیوانگانی که مرگ را بازیچه مینگردند و آنرا چون جان شیرین ، مردانه در آغوش می‌کشند . هستی را در وادی نیستی و زندگی و بقا را در آستانه مرگ و فنا و هردو ، یعنی وجود و عدم را ، در خاک کف پای معشوق می‌جویند و بزبان دل فریاد می‌کشند :

مرگ اگر مرد است گو پیش من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ

خلاصه ، پروانه در شعله شمع فرو میرود . دیگر از فرط شوق و شدت جذبه در پوست نمی‌گنجد و در زمین و آسمان قرار و آرام ندارد . روی شاعهای کمرنگ و سوزان شعله شمع ، نی ، نی ، بر تارهای نازک و لطیف جان خود ، جست و خیز میکند . براستی بندبازی و هنرنمایی این بازیگر دست از جان شسته و وارسته تماشا دارد : در این قرب و نزدیکی ، در این خلطه و آمیزش ، در این جذب و انجذاب ، در این کوشش و کشش چه سری نهفته است ؟ جز خدا کسی نمیداند . این عاشق و معشوق ، در این دقائق واپسین حیات ، بگوش هم چه می‌گویند ؟ جز خدا کسی نمی‌شنود . امر نه تنها بر ما بلکه بر خود آندو نیز ، مجهول است . همین قدر میدانند که یکی دیگری را ، بی‌اختیار ، بسوی خود می‌کشد . آندو همین کشش خود بخود و یا «بیخود» را حس میکنند و بس . هردو ، از علت کشش ، از سرشت کشش ، از نتیجه کشش بی‌خبرند . بناگاه می‌بینیم که پروانه دل شکسته و پرسوخته ، در پای شمع اشگریز و گداخته ، می‌افتد می‌افتد و دیگر بر نمیخیزد بر نمی‌خیزد !! ...

آخرین دور این چرخ رندانه و رقص جانانه ، که به سقوط مرگبار پایان می‌یابد ، غیر قابل وصف و بیان است . من یقین دارم هیچ قدرت بیانی نمیتواند این قسمت کوتاه از این داستان دراز را ، آنگونه که واقع میشود و حقیقت دارد ، شرح دهد پس من چرا بیهوده بخود رنج دهم که دقائق این توانی واپسین را تشریح نمایم :

هنوز ستاره زهره ، با فروغ خیره‌کننده خود ، در کنار افق ایستاده و آخرین چشمک را زده است که ستاره عمر این عاشق شب‌زنده‌دار ، در دریای پهناور فنا افول میکند . دیگر هرچه چشم بگشائی ، از آن همه یاران و دوستان بزم عیش و محفل انس هم یکی را نمی‌بینی . تنها شمع ، آری تنها شمع است که باز همچنان بر سر پا ایستاده است و آخرین قطرات اشک حسرت را بر نعش بی‌حرکت پروانه فرو میریزد و پروانه هم جز این نمیخواهد ... »



آخرین عکس مرحوم ثقة الاسلام تبریزی

داستان زندگی و مرگ این قهرمان دلاور و بی‌باک و سرافراز و پهلوان پرتوش و توان و پاکباز و عالم محقق و متورع و دل آگاه و مجتهد جامع و حق پرست و آزادی خواه، در ماههای آخر حیات، از لحاظ کوشش و تلاش و عاشقی و شوریدگی و بیخودی و آشفتگی و جانبازی و خود سوزی و مجلس آرائی و محفل افروزی، با سرگذشت و سرنوشت پروانه شوریده جان و آشفته روان بسیار شبیه و همانند است:

او، هفته‌ها و ماهها، در کانون آتش خیز و شردانگیز تبریز، از بام تا بشام و از پگاه تا شامگاه، بیکدم قرار و آرام نداشت، و در راه تنظیم و تنسيق امور جمهور انام و ترویج و تبلیغ عقیده و مرام و ارشاد و هدایت خواص و عوام و اجرای طرحها و نقشه‌ها و ترتیب گفت‌ها و شنودها و نشست‌ها و برخاستهای آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان و انجام ملاقات‌ها و محاوره‌ها و مباحثه‌ها و منافسه‌ها و مکاتبه‌های مختلف، با ارباب حل و عقد در ایران و خارج از ایران، فکر و احساس و دل و دست و زبان و قلمش، فرقه‌وار، در گردش و جنبش و تلاش و کوشش بود. هیجانهای شورانگیز مجاهدان غیور تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان، و کشمکش‌های طاقت فرسای دسته‌های مخالف و موافق تهران و دیگر شهرهای ایران، و جریان دقیق ماجراهای دربار و دولت و مجلس شورای ملی، انعکاس عمیق انقلاب در حوزه‌های مطاع و متبع و آمر و نافذ مراجع تقلید شیعیان، در عتبات عالیات، همه و همه را، در زیر سلطه و سیطره عقل قوی دورین و نثر سائب عاقبت اندیش داشت و در مسائل متنوع و مختلف و قضایای معضل و مشکل، با موشکافی و دقیقه‌یابی و استقصا و استقراء، تفکر و تدبر میکرد و نتیجه میگرفت و قول را با فعل و گفتار را با کردار و مبارزت و مجاهدت را با شهادت و شجاعت بهم می‌پیوست، و با اینهمه پرکاری و گرفتاری، مانند روزنامه‌نویسی دقیق و وقایع نگاری عمیق، از نوشتن ماجرای روزانه و شبانه و جمع‌آوری و نگاهداری منظم و مرتب مکاتبات و اسناد و مآخذ و مدارک، غافل و فارغ نبود. همین نوشته‌هاست که امروز، پس از شصت و چند سال، چون گوهری رخشان از صندوق سربهر خانواده او بدرآمده و بدست گوهرشناسی خمیر و سرافری بسیر، چون نویسنده چیره‌دست این کتاب، افتاده و خمیر مایه تألیف منیف او را ساخته و پرداخته است، و از روی آن میتوان، نظام عقلی و قریحه سیاسی و ذوق اجتماعی و خصیصه حق پرستی و فطرت آزادیخواهی و خصائل روحی و فضائل روانی و مکارم اخلاقی و خلاصه هویت و شخصیت و آئین و منیت حقیقی و واقعی قهرمان کتاب را، کمابینگی و و بلیق، شناخت.

برای آنکه این معرفت از لحاظ علم الرجال (بیوگرافی) کامل و شامل باشد، بنام و نشان و اسم و رسم او نیز اشارتی میرود: ملاذالانام و کفیف الخواص و الموام و سروج- الاحکام و ثقة الاسلام میرزا علی فرزند حاج میرزا موسی آقا ثقة الاسلام، پسر حاج میرزا شفیع آقا صدر ثقة الاسلام و او پسر میرزا محمد جعفر صدر و او پسر میرزا محمد شفیع و او پسر میرزا یوسف و او پسر میرزا محمد علی بود. میرزا محمد شفیع (جد پنجم ثقة الاسلام)



فاجعه عاشورای ۱۳۳۰ ه. ق.

پوشگاه علوم
پرتال جامع علوم

معاصر نادرشاه و طبق فرمان این پادشاه ، در جمادی الاول ۱۱۵۳ قمری . بستوفی گری دارالسلطنه تبریز برگزیده شده است . جد ثقة الاسلام ، از مجتهدان عالم زمان خود و از علوم غریبه و خفیه واقف و آگاه و صاحب کشف و کرامات بود . بنابراین مرحوم ثقة الاسلام ، قهرمان کتاب ، به زبان حال بما میگوید :

همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم حسن تو عاشقی آموخت
اصل این خانواده از خراسان است که در دویمت و پنجاه سال قبل به تبریز آمدند
و در آنجا توطن جستند. تحصیلات ثقة الاسلام ، از لحاظ علوم معقول و منقول ، در ایران ر
عقبات عالیات انجام گرفت ، تا آن حد که بدرجه رفیع و مقام منبع اجتهاد نائل آمد . بقول
حکیم بارع و علامه جامع آقای سید محمد کاظم عصار ادام الله عمره الشریف ، دوست و هم
مجلس آن مرحوم ، وی علاوه بر فقه و اصول و حکمت و کلام ، در تاریخ و جغرافیا و نجوم
و ادب و علم الرجال و کتاب شناسی نیز تسلط داشت . و نیز آنچنانکه از این کتاب برمی آید ،
ثقة الاسلام بزبان پارسی و عربی و ترکی و فرانسه مسلط بود . شعر نیکو میسرود و خط
را خموش می نوشت و در ترسل و انشاء ، بیوش قائم مقام فرامانی و امیر نظام گروسی ،
نثری شیرین و سبکی نمکین و اسلوبی ملمع و مرصع داشت . در سیاست و اجتماع ، با آگاهی
و وقوفی کامل و شامل ، خطیبی فصیح و بلیغ و ناطقی نافذ الکلام و طلیق اللسان بود . تعداد
تألیفات او در حدود ۲۷ مجلد است که بهترین آن هفت جلد مرآت الکتب است ، در حدود
کشف الظنون حاجی خلیفه ، و ترجمه بث الشکوی عینی و رساله لالان و تألیف زیج محمد
شاهی . وی در عمر خود سه زن گرفت و سه پسر و چهار دختر داشت . پسران او برحمت
ایزدی پیوستند و از یکی از آنان فرزندی باقی ماند بنام علی ثقة الاسلام که هم اکنون در
تبریز زنده و در دستگاه دولت مشغول است .

ثقة الاسلام در ۱۲۷۷ قمری بدنیا آمد و در ۱۰ محرم ۱۳۳۰ قمری ، یعنی بروز
عاشورای سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام ، در پنجاه و سه سالگی . در شهر تبریز و
بدست دژخیمان دولت روسیه تزاری ، بجرم حق پرستی و آزادی طلبی ، شربت شهادت نوشید .
عاش سید و مات سیدا .

عجبا که پایان کار شاهد جانانه مانیز ، چون عاقبت پروانه بود . بساین تفاوت
که او ، پس از تلاشها و کوششها و پیچ و تاب خوردنها و پرزدنها و بال کشودنها و راز
و نیازها و سوز و گدازها ، در پای شمع فروزان و اشکریزان ، گداخته و سوخته برخاک
نیفتاد و خاکستر نشد و برباد نرفت ، بلکه نیمروز ، بدست نامسلمانان از خدا بی خبر و
دژخیمان ستمگر ، بر سردار رفت . آخرین گردش او بر گرد قامت زیبا و دلارای شمع
نبود بلکه بدور چوبه زشترو و جانفرسای دار بود . شعله های روشن و گرم شمع نبود
که او را پیرامون گرفت ، بلکه چنبره خشن و سرد ریمان بود کسه برگردن حقه گوی و
آزادی جوی او حلقه گردید . او برخلاف پروانه خاکستر نشد و برباد نرفت بلکه چون
طائر بهستی روشن روان و پاکیزه جان ، پرزان ، باسمان پرواز کرد و در سدره المنتهای

ملکوت اعلاى جبروت و عظمت کبريائى خدا شاد و خرم جاى گزید .

هرگز نمیرد آنکه دلس زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام او

قال الله تبارك و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم و لاتحسبن الدین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون . گمان نکنید آنان که در راه خدا (مبارزه با ظلم و باطل و زور) کشته شده اند مردگانند (= فراموش شده اند) بلکه زندگانی هستند که در پیشگاه خداوند بسر میبرند و از رحمت خدا متنعم میشوند (= همیشه نام نیکشان برجاست).

نویسنده مرفه کار و شیرین قلم و چیره دست و لطیف طبع و خوش مشرب این کتاب مستطاب ، آقای نصره الله فتحی حفظه الله تعالی است ، وسعت اطلاع و قوت حافظه و قدرت بیان و جودت قریحه وحدت ذهن را بهم آمیخته و در سبکی شیرین و نمکین ، مفاهیم و مضامین بکرو بدیع را ، طی عبارات و جمالاتی سلیس و روان و کلماتی خوش آهنگ و موزون ، که پاره ای از آنها ابتکار خود اوست ، بسلك تحریر در آورده است . پدرش ، فتحعلیخان سیف الممالک ، سر تپ فوج شقایق و از ایخانان بشمار میرفت و بملك داری و حکومت ولایات مشغول بود ، نایب او از زمره لشکریانند که در جنگهای هرات شرکت داشتند و بصفی الدین توشمال ، خان سالار و پیش غذای شاهان صفوی ، می پیوندند و این همان کسی است که بسبب ندادن دو هزار سوار بنا در شاه ، مورد سخط و غضب شهریار افشار قرار گرفت . فتحی که قریحه شعری نیز دارد و « آتشبک » تخلص میکند ، تحصیلات خود را از مکتب خانه دیه بزرگ زادگاهش آتشبک (- آتشبغ - آتش بزرگ یا آتش خدا) ، واقع در نزدیک یکی از ایستگاههای راه آهن تهران به تبریز (بهمین نام) ، آغاز کرد و پس از در گذشت پدر ، بهراغه و تبریز رفت و در مدارس قدیمه ، طلبه وار ، بتحصیل ادامه داد و محضر استادانی بزرگ مانند حاج میرزا علیقلی واعظ دهخوارقانی ، صاحب شمس العالیم و امثال وحکم ترکی را ، درك کرد و سپس در تبریز و تهران ، در مدارس جدید بتکمیل معلومات خود پرداخت و با اضافه بعد از ورود بخدمت وزارت دارائی برای رسیدن به رتبه رسمی ، از اولین دوره آموزشگاه مالی و گمرکی قبولی یافت و بعد از آن يك دوره کلاس قضائی را نیز طی ساخت . فتحی ، در سال ۱۲۹۳ شمسی ، بجهان دیده گشود و امسال پنجاه و نه سال از عمر او میگذرد که قسمتی از این عمر را بتحصیل و تکمیل معلومات و قسمتی دیگر را به تتبع و تحقیق و مطالعه کتب گذرانیده است و اینك که در دوران بازنشستگی از خدمت دیوان بسر میبرد ، برآستی ، جز خواندن و نوشتن کاری ندارد . نوشته های او که اغلب ماجراهای تاریخی ، بخصوص تاریخ مشروطیت ، و یا داستانهای شیرین (بروش نول فرنگی) اخلاقی و اجتماعی است ، بشکل رساله و کتاب مدون و یا مقالات متفرق ، در اغلب مطبوعات کشور ، طبع و نشر شده و بیشتر آنها در مجله خواندنیها بازگو میشود که کم و کیف آنها قابل توجه میباشد . چندی نیز با مجله پیمان مرحوم کسروی تبریزی همکاری داشته و روزنامه های « تقدیر » و « نیروی جوان » را بمسئولیت خود انتشار داده و سپس بتألیف « کتب » پرداخته و برخی از

آنها بزبانهای خارجی ترجمه شده و مورد قدردانی و استفاده بعضی از مراکز ادبی قرار گرفته است .

پس از تأسیس «بنیاد نیکوکاری نوریانی» و اعلام مرام و مقصد و استمداد از ارباب دانش و بینش ، آقای فتحی ، از زمره نخستین کسانی بودند که بصلاهی عام بنیاد لبیک اجابت گفتند و از آن پس یاری و همکاری خود را باما دنبال کردند . رفته رفته ، بر محفوظات کثیر و مطالعات وسیع و بیان بدیع ایشان وقوف بیشتر حاصل و معلوم شد که ایشان تألیفات متعددی دارند و یکی دواثر از آنها که جنبه تشریحی و وصفی قوی داشت و بشیوه «بیوگرافی» نویسان معروف مانند «استفان تسووک» نوشته شده بود مورد مطالعه قرار گرفت . شبی ، از کتاب « شهید نیکنام ثقة الاسلام » ، و جریان دست یافتن بر مدارک و مآخذ موثوق و مستند آن مرحوم ، بامن سخن بمیان آوردند و چون شوق مرا بخواندن آن دریافتند نسخه مخطوط خود را ، در یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۵۰ در اختیار من گذاشتند .

من آن روزها ، در میان تاب و تب و بحال ملتهب و مضطرب بودم آخرین تابستانی بود که در باغ زیبا و دلگشای سی و چند ساله خود ، در دمکده خسار بوعلی میگذراندم و بایستی ، بناچار ، آنرا همیشه ترک گویم یکی دوروز ، در این گوشه آرام و باصفای پناهگاه مانوس تابستانی خود ، بزیر سایه آرام بخش شاخهای برومند چنارهای گمن و تناور و افراهای سربلک کشیده و سایه گستر ، و کنار جوی آب خلطان و روان ، این کتاب را ، از سر تا پین ، خواندم . داستان بقدری ارزنده و آموزنده و سبک نگارش بحدی جذاب و گیرنده بود که مرا ساعتها از هر کار باز داشت و بخود مشغول ساخت . بعضی از وقایع چنان زنده و جنبنده و تابنده و کشنده بود که محسوس و ملموس مینمود و خواننده را ، در نشیب و فراز و پست و بلند کنگره امواج سرکش دریای توفانی انقلاب و آشوب ، بیلا و پایین می کشاند و باینسو و آنسو میراند . گاهی شعله های آتش شوق و ذوق و وجد و حال را در دل برمی افروخت و آنرا به تپش می افکند و زمانی فریاد تحسین و آفرین را از دهان بدر می کشید و به دلآوران قهرمان نثار می کرد . وقتی سایه ابرهای تیره و تار غم و اندوه و نومیدی را بر سراسر وجود مسلط و مستولی می ساخت . گاهی دست خواننده را در دست نویسنده نهاده ، پابه پای او ، در چین و شکن و پیچ و خم سنگرهای کوجهها و خیابانها و گوشه و کنار میدانها و کوی و برزنیهای محله های تبریز خونریز و اشک افشان و محیط آذربایجان جوشان و خروشان ، و از میان فریادها و ضجه های جاتگاه گلوهای خشکیده و لبهای تفته ، و صفیر دلخراش گلوله تفنگها و تپانچه های غرنده و توفنده و درخشش خیره کننده خنجرها و شمشیرهای تیز و درخشنده ، و تلاشها و کوشش های انبوه مردم خشمگین در زیر زمینها خزیده و یا در مسجدها و تکیه ها فراهم آمده ، مردش میداد و سرانجام او را در محله « سرخاب ، تکیه حیدر » به کلبه اجدادی و محضر عدل و دادی ، و مجاهد مبارز قهرمان و پهلوان پرتوش و

توان این انقلاب میبرد تا قامت مردانه و چهره گردانه او را در کسوت روحانی و سیمای آسمانی ، به بیند که چگونه در زیر عمامه ، مغز روشن و در زیر عبا ، بازوان موج شکن دارد و در میان امواج سهمگین دریای پهناور و بیکران توفانی انقلاب ، جوی صخره‌ای صما و کوهی پابرجا ، ایستاده ، و مانند فرمانده‌ای مطاع و متبع و سرکرده‌ای محکم و مصمم ، فرمان میدهد و از آن همه فتنه و غوغا و هیاهو و واویلا ، بیمی و هراسی در دل ندارد و چین و خمی بر چهره و ابرو نمی‌افکند . گوئی مرغ توفان است که هم از آمدن توفان خبر میدهد و هم خود در امواج خروشان آن غوطه میخورد و بجلو و عقب میرود و گردن میکشد و سر می‌افرازد .

اگر نویسنده باید هنری داشته باشد بی‌شک این هنر است که از آغاز تا پایان هر داستان ، بهر کجا برود ، خواننده را هم بدنبال خود بکشد و یکدم دامان دل و گریبان جان او را از میان چنگ خود یله و رها نسازد . این هنر خاص و شگرف ، در محدودی از داستان‌سرایان و شرح‌حال‌نویسان و وقایع نگاران و نویسندگان علم‌الرجال (بیوگرافی) مانند « رومن رولان » و « استفان تسوايک » وجود دارد که وقتی خواننده بخواند نوشته‌ای از آنان برآغازد ، همه چیز را از یاد میبرد و تا جمله واپسین و کلمه آخرین آن نوشته را نخواند و به پایان نرساند بخود باز نمی‌آید و بکاری دیگر نمی‌پردازد و تازه وقتی که از خواندن فارغ شد ، تا مدتی کم یا بیش دراز ، در يك حال خاص ، میان سستی و بیخودی و خواب و بیداری و مستی و بیهوشی ، فرو میرود و زمانی بیاید تانسه باده سکر آور و افیون رخوت آور آن نوشته از ذرات پیکر خواننده بیرون رود .

کتاب « شهید نیک‌نام ثقه الاسلام » حاوی شرح حال و مال آن آزاد مرد غیور ، و حوادث و سوانح انقلاب مشروطیت ، و کشاکش مخالفان و موافقان ، دارای چنین خاصیت و سیرت است . پاره‌ای از مطالب آن حقایقی است که نخستین بار از نقاب احتجاب بصرانه دفترچهره میگذشاید و ممکن است برخی از تواریخ مشروطیت را که تاکنون چاپ و نشر شده است تصحیح و یا تکمیل کند . جزئیاتی را دربر دارد که دیگر تاریخ نویسان مشروطیت با آنها دسترسی نداشتند و آن جزئیات گاه باندازه‌ای دقیق و مهم است که می‌توان از آن به کلیات پی برد و علل و اسباب بعضی واقعات را کماهی ، دریافت .

در تاریخ مشروطیت ایران ، تاکنون کتابها و رساله‌ها و مقالات فراوان طبع و نشر شده است .

با آنجا که بنام دارم ملك الشعراء بهار - سیداحمد کسروی تبریزی - دکترملك - زاده - حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی - علی و یجویه‌ای - حسین فرزاد - کمالوند - اعظام ورس - فتحی و . . . در این باره رنجهایی برخود هم‌وار ساخته‌اند و گوشه‌مائی از پرده این انقلاب را بالا زده‌اند . ولی تفاوت آشکار اینجاست که اکثر تاریخ‌نویسان انقلاب مشروطه ، حوادثی را از پشت‌سر دیده‌اند و از مندرجات روزنامه‌ها و اقوال این و آن ،

یعنی اخبار دست دوم و سوم ، استفاده کرده‌اند، اما در این کتاب ، مطالب دست اول ، با ذکر روز و تاریخ دقیق ، از زبان و قلم کسی است که خود در متن کار و درون معسره بوده است نه درحاشیه و بیرون آن ، و حتی خود خالق اغلب آن حوادث بشمار میرود و سر-نخهای همهٔ تان‌های انقلاب را در دست خود دارد و وقایع پیش و پس پرده ، سرد و را اداره میکند و برای هم‌زمان و هم‌نگران دور و نزدیک ، بسترنه « فرستنا راز » و « چاه ضبط آواز » است از اینرو نمی‌توان در راستی و درستی مطالب آن شک و تردید کرد و یا به تعبیر و تفسیر و تأویل احتیاج یافت ، به بیان دیگر ، این تاریخ همه درایت است نه حکایت ، و مشهود است نه مسموع و شاید گزاف نباشد اگر بگوئیم ، در عرض چهل سال اخیر ، کمتر کتابی تا این حد برون کردن قسمتی از تاریخ مشروطیت ایران مدد رسانیده و مندرجات تاریخ‌نویسان دیگر را تصحیح یا تکمیل کرده باشد . در واقع ، بانشر این کتاب تاریخچه‌ای موثوق و مستند و جدید و ممتد از مشروطیت ایران و هفت سال تلاش آزادخواهان ، (در ضمن ۱۲ سال زندگانی قهرمان کتاب) با ذکر مبانی و علل ، در دسترس عموم قرار میگیرد .

در این کتاب ، اولاً بمکتوبات و مرقوماتی برمی‌خوریم که در عرض شش سال دوران شدت مبارزات و حدت مجاهدات ، میان او و دیگر همراهان و همکامان و پیروان و وزیران و وکیلان مبادله شده است و تعداد آنها در حدود ۵۰۰ رفته میباشد که از یک صفحه کمتر نبوده و از بیست صفحه بیشتر نیست . ثانیاً بیادداشت‌های دفتری مدون دست می‌یابیم که حوادث مشروطه را ، روز بروز ، بخط خوش خود ، در آن بادقت نوشته است . ثالثاً درمی‌یابیم که آن مرحوم بابتکار خود کتابچه‌های « رمز جمله‌ای » و « رمز لغوی » ابداع کرده بود که برای نهفته و محرمانه ماندن مطالب مهم بکار میبرده است . رابعاً نامه‌های وکیلان برجستهٔ نخستین دورهٔ مجلس شورای ملی را از قبیل مستشارالاوله صادق ، حاج میرزا آقا فرشی ، میرزا فضلعلی آقا مولوی و شخصیت‌های سیاسی دیگر مانند عضدالملک نایب‌السلطنه ، طالب‌اوف و مراجع تقلید نجف مانند آیه‌الله آقاخوند ملا محمد کاظم خراسانی را می‌یابیم که هر یک روشنگر یکی از وقایع است و از مجموع آنها بحقایق زیر آگاه می‌شویم : جریان تصویب قانون اساسی و موافقی که در حصول مقصود ایجاد می‌کردند - اظهار نظر آن مرحوم در جزئیات آن قانون و حتی قوانین دیگر از قبیل مقررات مالیاتی - طنبیان قاطرچیان و ماجرای توپخانه ، مخالفت‌های مرحوم آیه‌الله شیخ فضل‌الله نوری رحمه‌الله علیه - قیام شیخ ورامینی - آمدن اتابک به ایران و کشته شدن او - مهاجرت و مراجعت حاج میرزا حسن آقا مجتهد و امام جمعه تبریز - تشکیل « اسلامیه » در تبریز - بمباندازی بکالسکه محمدعلیشاه بوسیله حیدر عمواوغلی و دستگیری او و یارانش و عکس‌العمل آزادی خواهان تهران در این خصوص - توپ بستن مجلس و شروع استبداد صغیر - نخستین تلگرام پر بیم و امید مشیرالسلطنه بآن مرحوم و دریافت جواب دندان‌شکن از او - قیام آذربایجان

و مقاومت یازده ماهه او و انقلابیون در برابر **عین الدوله** و بزانو در آوردن او - تلگرام او به محمد علی شاه و حرکت به « باسنج » و داستان « مباحله » او با محمد علی شاه و بالاخره وادار کردن وی بقبول مشروطیت و باز کردن راه آذوقه بروی مردم محصور . که همه جالبترین داستانهای مبارزات این روحانی روشن دل را تشکیل میدهد .

بنابر این بجا و سزااست اگر محمد علی شاه او را دارنده « عقل وزیر » خوانده و میرزا علی اصغر خان اتابك اعظم از جذبه فکری و ارزش روحی و ضربه قلمی او تحسین کرده است و رجال سیاست از مطالب او ف گرفته تا دیگران او را « مشکل گشا و راهنما و هادی المصلین و پیشوای مهین » می نامیده اند و روشنفکران و آزادیخواهان باو « مفتی مشروطیه » و « پسرمان آزادی » لقب داده اند و مراجع تقلید عتبات عالیات و فتوا دهندگان سه گانه مشروطیت نوشته اند : « ما به وجود ثقة الاسلام که در تبریز است می نازیم و او را تکیه گاه مای می شناسیم » .

بنیاد نیکوکاری نوریانی ، خدمتگذار و پاسدار علم و ادب و فرهنگ و تاریخ کشور ، بسیار خوشوقت است که این کتاب مستطابرا ، جزء سلسله انتشارات خود ، طبع و نشر کرده است که علاوه بر سرمشق وطن دوستی و ایران خواهی ، روشنگر یکی از گوشه های انقلاب مشروطیت و آغاز نهضت آزادی و برابری ملک و ملت ایران و تاریخچه زندگی و شرح مناقب و محامد و مجاهدات و مبارزات و بالاخره داستان شهادت عبرت آمیز و حسرت انگیز مجتهدی واجد شرائط و عالمی جامع معقول و منقول و ادیبی ارب و رهبری آزادیخواه و پیشوائی حق پرست و سرگذشت پروانه ای سوخته جان و عاشقی آشفته روان و سر نوشت مسلمانی با صفا و صفوت و پاک نیت و پاکیزه عقیدت و ایرانی بی مبین خواه و مردم دوست است که در روز عاشورای محرم سال ۱۳۳۰ قمری ، بدست سربازان مهاجم و اشغالگر روسیه تزاری ، نخست محبوس و بعد به پای دار کشانیده شد ، ولی . . . بالحنی آمرانه ، کافران و بیدینان و اجنبیان و اذناب آنها را ، از نزدیک شدن بحریم حرمت خود دور کرد ، و در میان بهتی و سکوتی با ابهت و عظمت ، با چهره ای خندان و شادان و زبانی یارب یارب گوینان ، چون بر تک نازک و لطیف گلی که در تنوره چرخنده گردباد خزان افتد و به هوا بلند شود ، در میان چنبره فشارنده ریسمان دار ، از خاکدان تیره زمین پست جدا شد و بملکوت روشن آسمان بلند بالا رفت ... دانه بخرمن و قطره بدریا و ذره بخورشید پیوست .

او مُرد ، تاحق و عدل حاکم و فرمانروا شود .

او مُرد تا ظلم و باطل از میان برود . . .

او مُرد تا ایران زنده بماند

زهی حالت نیک مرد خدای که مرکش به از زندگانی بود

و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون

بقول خواجه ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی ، دبیر دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی، که در ذی الحجۃ سال ۴۵۰ هجری ، یعنی نهد و چهل و سه سال پیش از این ، در پایان داستان بدار کردن حسنک وزیر آورده است :

«..... وی رفت و این قوم که این مکر ساختند نیز برفتند و این افسانه است با بسیار عبرت ، و اینهمه اسباب منازعت و مکاوحت از بهر حطام دنیا بیکسو نهادند، احمق مردی که دل در این جهان بندد که نعمتی ندهد و زشت باز ستاند .

لعمرك ما لدنيا بدار اقامة
و كيف بقاء الناس فيها و انما
اذا زال عن عين البصير غطاءها
با سباب الفناء بقاءها

برای سنج مهمانرا ،
زیر خاک اندرونت باید خفت
با کسان بودنت چه سود کند؟
دل نهادن همیشگی نه رواست !
گرچه اکنونت، خواب بردیاست!
که بگور اندرون شدن تنهاست!

رامسر - بهمن ماه ۱۳۵۲ شمسی

دبیر کل بنیاد - دکتر نسرء الله کاسمی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دبیر نسرء الله کاسمی